



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۱۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)﴾

در این سوره مبارکه «غافر»، برای اینکه برهان را با مسئله تاریخ انبیا تقویت کند و تجربه دینی را مؤید آن برهان عقلی قرار دهد، قصه وجود مبارک موسای کلیم و جریان فرعون و قوم فرعون و مؤمن «آل فرعون» را ذکر می‌کند.

از فرعون چند کلمه کفرآمیز معروف و بعضی از کلمات عادی در قرآن کریم نقل شده است؛ کلمات کفرآمیز و مبالغه‌آمیز فرعون در قرآن یک بخش آن مربوط به همان داعیه ربوبیت است که می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>۱</sup>؛ بخش دیگر دعوی «الوهیت» است که می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾<sup>۲</sup> و بخش سوم داعیه‌ای دارد که می‌گفت چیزی را که من نمی‌دانم نیست؛ همان‌طوری که در قرآن کریم از خدای سبحان نقل شد که خدای سبحان، برای اثبات نبودن چیزی می‌فرماید خدا نمی‌داند؛ یعنی نیست! ﴿أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ﴾<sup>۳</sup>؛ شما گزارش می‌دهید و چیزی می‌گویید که خدا آن را نمی‌داند؛ یعنی نیست! درست است که برای افراد عادی «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود»<sup>۴</sup>؛ ولی نسبت به ذات اقدس الهی که نامتناهی است و ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾<sup>۵</sup> است، اگر چیزی را نداند یعنی نیست و معدوم محض است که قابل علم نیست! علم کشف و ظهور است، البته این معدوم اگر تصور ذهنی داشته باشد، مطلب دیگری است، زیرا آن معدوم که دارای تصور ذهنی است موجود است؛ ولی معدوم محض را بگوییم که آیا خدا این را می‌داند؟! چه چیزی را می‌داند؟ اگر شیئی معدوم مطلق باشد، تحت علم قرار نمی‌گیرد! همین ادعای بلند را هم فرعون داشت، گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ وقتی که من نمی‌دانم؛ یعنی نیست! این سه بخش از کلمات کفرآمیز فرعون بود.

اما آن طایفه‌ای که به طور عادی مردم را دعوت می‌کند، همین است که می‌گوید: ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾؛ من آنچه را رأی خودم هست به شما می‌گویم و آنچه را خیر شما هم هست، همین است

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره قصص، آیه ۳۸.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴. مفاتیح‌الأصول، ص ۶۵؛ «اشتهر بین العقلاء أنّ عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود».

۵. سوره نساء، آیه ۱۲۶.

که من می‌گویم! این عصاره داعیه فرعون و همچنین گفتگوی فرعون با قوم خودش است. گفتگوهای فرعون با وجود مبارک موسای کلیم و هارون هم در سوره مبارکه «طه» و مانند آن گذشت.

### اهمیت مسائل دینی در جامعه علّت تقدّم آن در خوف فرعون

اینکه فرعون گفت من می‌ترسم که دین شما را تبدیل کند یا فساد در جامعه ایجاد کند، تقدیم اعتقاد دینی برای آن است که هر جامعه‌ای به مکتب خودشان بیش از مسائل اجتماعی احترام می‌گذارند؛ مسائل دینی آنها مقدم بر مسائل اجتماعی آنهاست؛ لذا جریان تبدیل دین را بر مسئله ﴿أَوَ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادُ﴾<sup>۱</sup> مقدم داشت و هرگز سخن از قبول نداشتن «الله» نبود، می‌گفت که خدایی نیست، مگر من و اگر هم باشد به وسیله بت‌های ما باید یاوری ما را به عهده بگیرد.

### علاقه‌مندان به موسی (سلام الله علیه) در دربار فرعون و گزارش آنها از دربار

در جامعه مصر، برخی از قبطی‌ها علاوه بر اینکه از قوم «قبط»<sup>۲</sup> - قوم فرعون - بودند، وابسته به فرعون هم بودند که «آل فرعون» محسوب می‌شدند؛ لذا از «قبط» به عنوان ﴿يَا قَوْم﴾ یاد می‌کند، چه اینکه خداوند هم از آن به عنوان ﴿آلِ فِرْعَوْنَ﴾ یاد کرده است: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ﴾. در دربار و دستگاه‌های فرعون کسانی بودند که به موسای کلیم علاقه داشتند و قبل از اینکه آن حضرت به مقام نبوت برسد، به او احترام می‌گذاشتند، به او علاقه‌مند بودند و خبرهای تلخی که درباره موسای کلیم قبل از نبوت شنیده می‌شد را به آن حضرت ابلاغ می‌کردند؛ بعد از جریان ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى﴾<sup>۳</sup> که آن حادثه پیش آمد، به موسای کلیم خبر دادند که

۱. سوره غافر، آیه ۲۶.

۲. لغت‌نامه دهخدا؛ «قبط» [ق] گروهی از مردم مصر که آباء و اجدادشان در مصر بوده، به خلاف سبط که از اولاد یعقوب در آنجا نشو و نما یافتند.

۳. سوره قصص، آیه ۱۵.

﴿إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾<sup>۱</sup> این جریان قبل از نبوت وجود مبارک موسای کلیم و قبل از اینکه به مدین بروند و آن کارها و خدمات هشت ساله را انجام دهند، بود؛ این ﴿إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ﴾ این قبلاً بود، الآن هم کسانی در دربار و قوم و «آل فرعون» هستند که به موسای کلیم گزارش می‌دهند که آنها قصد قتل شما را دارند. اینکه فرعون گفته بود که ﴿ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾<sup>۲</sup> این جمله را در حضور موسای کلیم که نگفت! ولی گزارشگرها به موسای کلیم اعلام کردند که او چنین تصمیمی دارد، آن‌گاه موسای کلیم فرمود: ﴿إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾<sup>۳</sup> پس چنین گزارش‌هایی بود.

### جمع وجود مقتضی فساد و نبود مانع آن در فرعون

مطلب بعدی آن است که برخی از انسان‌ها منزّه از فساد و خونریزی هستند، چون در فطرت انسان، عدل‌طلبی و پرهیز از ظلم هست که ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۴</sup> این گروه که فطرت خودشان را آلوده نکرده‌اند، حُسن فاعلی را دارا هستند؛ امّا برخی‌ها در اثر ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۵</sup> این فطرت را تَدسیس کردند، با دسیسه‌های فراوان آن را دفن کردند و اغراض و غرائز را روی این فطرت گذاشتند، در نتیجه «قَسَى الْقَلْب» شدند؛ اینها کسانی هستند که مقتضی فساد و شرارت در آنها هست؛ اگر قیامت را باور داشتند، اعتقاد به معاد مانعی است که اینها یا دست به شرارت نزنند یا کم؛ ولی اگر کسی متعقد به معاد نباشد و آن فطرت را هم دفن کرده باشد که ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ و گرفتار این اصل «مَشْئُوم» شود که ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾<sup>۶</sup> این گونه از انسان‌ها هم مقتضی

۱. سوره قصص، آیه ۲۰.

۲. سوره غافر، آیه ۲۶.

۳. سوره غافر، آیه ۲۷.

۴. سوره شمس، آیه ۸.

۵. سوره شمس، آیه ۱۰.

۶. سوره طه، آیه ۶۴.

فساد در آن‌ها هست و هم مانع فساد در آن مفقود است؛ درباره فرعون هم گفتند که این دو مشکل را دارا بود: هم متکبر بود و هم ﴿لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ بود.

علت عام بودن پناهندگی موسی (سلام الله علیه) به خدا از صاحبان دو ردیلت وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾؛ نه تنها از فرعون، بلکه از هر کسی که این دو مشکل را دارد؛ یعنی هم مقتضی شرارت در او هست و هم مانع اعمال شرارت را ندارد؛ هم متکبر است و هم «قسی القلب» است؛ هم خودخواه و مغرور است و هم ﴿لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ است. بنابراین بعضی‌ها مقتضی فساد در آنها نیست و مانع فساد هم وجود دارد، آدم‌های منزهی هستند؛ بعضی‌ها که مقتضی فساد در آنها هست و مانع دارند، سعی می‌کنند کمتر فساد کنند یا فساد نکنند؛ اما کسی که مانع فساد در او نیست و مقتضی فساد در او هست؛ یعنی هم متکبر است و هم به قیامت باور ندارد، این دیگر دست به هر شرارتی می‌زند. وجود مبارک موسای کلیم فرمود فرعون از این قبیل است؛ یعنی هم متکبر است و هم ﴿لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ است، من از یک چنین آدمی به تو پناه می‌برم! نه تنها از شخص فرعون، بلکه هر کسی که گرفتار این دو ردیلت است، من از او به تو پناه می‌برم!

کتمان مؤمن آل فرعون از ایمان خود، نه از علم

در ذیل این آیه ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾، بعضی از روایات در کتاب شریف کنز<sup>۱</sup> آمده است؛ مستحضرید که کتمان علم مذموم است؛ ولی غیر از کتمان ایمان است. در کتمان علم آمده است که اگر خدای سبحان به کسی علم نافع داد: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا نَافِعًا» و او کتمان کند، «الْجَمَةُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»<sup>۲</sup> علم خوبی را خدا به او داد؛ ولی او حاضر نیست که جامعه از این علم استفاده کند، این شخص دهان خود را بست، در

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص ۳۷۹ و ۳۸۰؛ «... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)، قَالَ: مَنْ كَتَمَ عِلْمًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ...».

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۸.

قیامت دهنه آتش به دهان او می‌زنند که این علم نافع را خدا به شما داد، چرا تکثیر نکرده و به جامعه منتقل نکردی؟! اما ایمان که خطر قتل را در بر دارد، مثل خیلی از مؤمنین و مسلمین صدر اسلام که در مکه بوده و تقیه می‌کردند، این کتمان ضرری ندارد؛ مؤمن «آلِ فرعون» هم همین‌طور بود، او علم به آن معنای مصطلح را کتمان نکرده، بلکه ایمان را کتمان کرده است؛ یعنی ایمان خودش را کتمان کرده و نگفت من مؤمن هستم؛ ولی اصل مطلب را منتقل کرده است؛ استدلالی که کرده، حمایتی که کرده، وعده و وعید الهی را که بازگو کرده، علم را کتمان نکرده، بلکه ایمان خودش را کتمان کرده است، وگرنه اینکه فرمود: ﴿كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾، این مطلب حق است! ﴿وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي﴾، حق است! ﴿وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَات﴾، حق است! او این علوم حقه را کتمان نکرده است، بلکه ایمان شخصی خودش را کتمان کرده که تقیه هست و تقیه برای هر «مسلوب الحرّیه» ای رواست. ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا﴾ از نام مبارک موسای کلیم به عنوان نبی و مانند آن هم اسم نبرده که مبادا بفهمند او ایمان آورده است، ﴿رَجُلًا﴾ که ﴿أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾؛ ولی وجود مبارک موسای کلیم گفت: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ﴾؛ تنها خدا ربّ من نیست، ربّ شما هم است.

#### محورهای سه گانه کلام مؤمن آل فرعون در اثبات نبوت موسی (سلام الله علیه)

مؤمن «آل فرعون» در جمله «اولی» نگفت که موسای کلیم می‌گوید «الله» ربّ من و ربّ شماست، لکن در جمله دوم این حرف را زده است. ﴿وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ که دیگر ﴿اللَّهُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ﴾ نگفت، لکن در جمله بعد این مطلب را گفت. ﴿وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ او از طرف خدای شما آمده، بیّنات و شواهد و معجزات هم دارد؛ حالا کسی که از طرف خدا آمده و معجزات الهی دست

اوست، چنین انسانی با فرض این دو مقدمه؛ یعنی دعوی نبوت دارد، یک؛ بینه هم در دست اوست که ﴿وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾، این دو؛ پس خدای سبحان صحه و علامت قبولی را در دست او گذاشت، این سه.

### استدلال مؤمن آل فرعون به عواقب کتمان حق یا اسناد کذب برای انبیا

اگر کسی در این شرایط بخواهد چیزی به خدای سبحان اسناد دهد که خدا نفرمود یا چیزی را کتمان کند که خدا فرموده باشد، آن گاه ذات اقدس الهی به او مهلت نمی دهد که در سوره «حاقه» دارد که ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾<sup>۱</sup>؛ اما خیلی ها هستند که منتبّی هستند و آمار منتبّیان هم کمتر از انبیا نیست! این همه منتبّیان آمدند و خدا کاری با آنها نداشت! البته برخی ها را به عذاب مبتلا کرد و تعذیب برخی ها را هم به قیامت موکول کرد؛ این طور نیست که هر کسی تهمت ناروا یا «فریه» ای به ذات اقدس الهی ببندد، خدا فوراً بساط او را جمع کند، بلکه این دنیا راه آزمونی است؛ ولی اگر کسی این دو اصل را داشت؛ یعنی دعوی نبوت داشت و مدعی پیامبری بود، یک؛ و خدا هم دعوی او را تثبیت کرد، معجزاتی هم به او داد و ثابت کرد که او پیامبر است، این دو؛ در ظرف نبوت اگر - معاذ الله - چیزی را به خدا اسناد دهد که خدا نفرمود، چنین کسی را خدا مهلت نمی دهد، چرا؟ برای اینکه او «مقبول القول» است و اگر «مقبول القول» را خدا مهلت دهد که هر چه دل او خواست بگوید که دیگر چیزی نمی ماند! ولی یک منتبّی که تازه از راه رسیده و گفته که من پیامبر هستم، خدا به او مهلت می دهد. کم نبودند منتبّیانی که به طور عادی زندگی کردند و بعد به عذاب قیامت گرفتار شدند.

در سوره مبارکه «حاقه» آیه ۴۳ به بعد این است که فرمود: ﴿تَنْزِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾<sup>۲</sup> که این مطلب سوم است؛ مطلب اول این است که دعوی نبوت دارد که این دیگر ﴿تَقَوَّلَ﴾ نیست، این صحیح است. مطلب دوم این است که ذات اقدس الهی، برای تثبیت و تأیید نبوت او معجزاتی را هم در اختیار او

۱. سوره حاقه، آیه ۴۴.

۲. سوره حاقه، آیات ۴۳ و ۴۴.

قرار داد که این شخص با این دو عنصر، شده حجت خدا و «مقبول القول». مطلب سوم این است که در این شرایط

اگر بعضی از حرف‌ها را به دین اسناد دهد که خدا نگفته باشد ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ

بِالْيَمِينِ﴾<sup>۱</sup> ما قدرت او را می‌گیریم، توان او را می‌گیریم و به عذاب «الیم» او را گرفتار می‌کنیم، این چنین است!

هیچ پیامبری - معاذ الله - نیامده خلاف کند، مگر اینکه خدای سبحان او را به عذاب «الیم» گرفتار می‌کرد، البته

چنین پیامبری نیامده و چنین چیزی هم اتفاق نیفتاد! بر فرض محال، اگر هم چنین اتفاقی بیفتد، خدا مهلت نمی‌دهد.

### ناقصی نقض کلام مؤمن آل فرعون به هلاک نشدن بعضی از مدعیان نبوت

البته متنبیان کم نیستند، متنبیان داعیه دارند و کسی دعوا و ادعای اینها را تثبیت نکرده است، اینها حجت خدا

نیستند؛ چه کسانی که مدعی ربوبیت باشند، چه کسانی که مدعی نبوت باشند و چه کسانی که مدعی امامت باشند!

سقیفه‌ها و مانند آن همیشه بوده، این طور نیست که حالا اگر کسی ادعا کند که حالا من امام یا پیغمبر یا خدا

هستم فوراً خدا بساط او را جمع کند! این عالم، عالم آزمون است، البته سرانجام اینها ﴿فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ﴾ خواهد بود.

غرض این است که خیلی فرق است بین کسی که متنبی است و «تَقَوَّلَ» دارد، نسبت‌های ناروا و باطلی را به ذات

اقدس الهی اسناد می‌دهد، او را خدا مهلت می‌دهد تا در بعضی از فرصت‌های مناسب او را به عذاب «الیم» گرفتار

کند؛ اما بر فرض محال، اگر کسی «مقبول القول» شد و «حجة بالفعل» شد و حرف‌های او مقبول جامعه است، در

چنین فضایی - معاذ الله - اگر کسی خلاف کند، خدا مهلت نمی‌دهد.

### سنت الهی بودن تهدید مؤمن آل فرعون پیامد نافرمانی از انبیا

اینکه وجود مبارک موسای کلیم با آن ادعا و دعوا آمده است، حرف این مؤمن «آل فرعون» این است: اگر او

دروغ بگوید که کذب او دامن‌گیر خودش خواهد شد و اگر راست بگوید، بعضی از آنچه شما را تهدید کرده است



فرا می‌رسد، چون سنت الهی تقریباً بر این است که ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی آن مصیبت‌هایی که دامن‌گیر شما شد، در اثر سیئات شما بود؛ ولی خداوند از بسیاری از لغزش‌های شما می‌گذرد؛ این «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيُسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرِ»<sup>۲</sup> از این آیه گرفته شده است. فرمود: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾؛ اَمَّا ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾؛ ذات اقدس الهی از بسیاری از لغزش‌های شما می‌گذرد که از این آیه نورانی آن دعا گرفته شده است: «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»، فرمود: ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾، این حرف همه انبیاست و جزء خطوط کلی اسلام است، جزء شریعت و منهاج نیست که ما بگوییم در قرآن هست و در کتاب‌های دیگر نیست. خصوصیتی که مربوط به شریعت و منهاج است که مسلمان‌ها چند رکعت نماز بخوانند؟ به کدام سمت نماز بخوانند؟ چه زمانی نماز بخوانند؟ دیگران چند رکعت نماز بخوانند؟ چه زمانی نماز بخوانند؟ به کدام سمت نماز بخوانند؟ اینها جزء شریعت و منهاج است که ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾؛<sup>۳</sup> اَمَّا خطوط کلی دین که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۴</sup> برای همه هست و اسمای حسناى الهی و سنت الهی که ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ در همه ادیان آمده؛ یعنی در همه صُحُف الهی آمده است؛ لذا این شخصی که از صُحُف الهی با خبر بود و از اقوام و ملل دینی مستحضر بود، گفت: ﴿يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾، شما دو مشکل دارید و فرعون هم همین دو مشکل را داشت؛ فرعون متکبر بود، شما هم مثل او مسرف هستید؛ فرعون قیامت را قبول نداشت، شما هم کذاب هستید و قیامت را قبول ندارید، تکذیب می‌کنید و می‌گویید قیامت نیست. کذاب می‌باشید؛ یعنی دروغ می‌گویید، چون شما می‌گویید قیامت نیست، در حالی که قیامت

۱. سوره شوری، آیه ۳۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

هست. این دو مشکلی که شما دارید باعث تباهی شماست و هرگز به مقصد نمی‌رسید؛ ولی وجود مبارک موسای کلیم یقیناً به مقصد می‌رسد، چون بیّنات آورده است.

ثابت شدن ادعای موسی (سلام الله علیه) با معجزه برای فرعون و علت آن

پرسش: این ﴿بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ مصادره به مطلوب نیست؟

پاسخ: نه، برای اینکه معجزه را دیدند، چون این معجزات نمی‌تواند «من غیر ربّ» باشد. معجزه آن است که همه را عاجز می‌کند و چیزی که همه را عاجز می‌کند، معلوم می‌شود از طرف خداست! الآن معجزات از اولین تا آخرین همین‌طور است و این‌طور نیست که حالا با پیشرفت علم کسی بتواند کاری که یکی از انبیای قبلی کرده است را انجام دهد. کاری که وجود مبارک انبیای قبلی، مانند نوح (سلام الله علیه)، انبیای قبل از او یا انبیای بعد از او و وجود مبارک صالح (سلام الله علیه)، هر کاری که انبیا کردند «الی یوم القیامة» معجزه است؛ ولی الآن هم محال است کسی از «صخره صماء» شتر دریاورد! الآن هم محال است کسی بدون اذن خدای سبحان در آتش برود و آتش گلستان شود! کاری که خلیل خدا کرد، کاری که حبیب الهی کرد، کاری که کلیم الهی کرد، کاری که مسیح الهی کرد محال است که دیگری انجام دهد! علم هر چه هم پیشرفت کند، به آن رموز ظاهری و علل آشنا و شناخته شده کار می‌کند و تجربه هم یک‌جانبه است؛ هرگز علوم تجربی، در کنار علوم تجریدی عقلی نمی‌تواند صف‌آرایی کند، چون تجربه یک دسته و یک سویه است. تجربه می‌گوید من این را آزمودم که درست است و عقل هم می‌گوید این درست است؛ اما یک راه دیگری هم هست. هیچ وقت یک عالم تجربی نمی‌تواند بگوید که دعا و حمد اثر ندارد یا دعا برای نزول باران اثر ندارد. اینکه جزء علوم تجربی نیست و شما هم که ابزار کارتان تجربه است! شما این را آزمودید که اگر یک وقت بادی پیدا شود، بعد ابر را تکثیر کند، ابر نر و ماده پیدا شود، ابرها ازدواج کنند، ابر باردار شود، می‌بارد که این حق است و خدا این را هم بیان کرده که ما چگونه ابرها را تولید می‌کنیم؛ اما راه

دیگری هست یا نیست، آن نیست را که شما تجربه نکردی! هیچ راهی برای تکذیب ره آورد عقل تجربیدی در فضای علم تجربه نیست؛ تجربه آنها را که دیده کسب می‌کند، پس چیزهایی که در قلمرو تجربه نیست و تجربه نکرده را که نمی‌تواند درباره آن فتوا دهد! بنابراین او هرگز نمی‌تواند بگوید دعای استسقاء دعای باران و مانند آن اثر ندارد یا حمد برای شفای بیمار اثر ندارد، البته حداقل این دعاها آن است که فکر طبیب را به تشخیص بیماری و دارو هدایت می‌کند؛ حداقل آثار حمد یا هفت حمد این است که در پنج مرحله می‌تواند اثر کند. اینکه می‌گویند دعا کنید، برای شفای مریض یا بیمار یا حلّ فلان مشکل، یک وقت است که دعا، دعای مسیح است یا دعای اهل بیت است، خدای سبحان «سریع الاجابة» دعوت را اجابت می‌کند و یک وقت هم حداقل دعاها معمولی ماهاست؛ به همه ماها گفتند نسبت به برادران ایمانی خود دعا کنید؛ دعایی که هر یک از برادران اسلامی می‌کنند، این حداقل در پنج مقطع اثر دارد! خیلی‌ها می‌روند نزد طبیب، طبیب در تشخیص بیماری بعضی از بیماران گاهی اشتباه می‌کند و تنها عاملی که جلوی اشتباه طبیب را می‌گیرد، عنایت الهی است! این دعا باعث می‌شود که طبیب این بیماری را به خوبی تشخیص دهد، این یک مطلب. بعد از تشخیص بیماری، در تشخیص داروی درمان بخش در خیلی از موارد اشتباه می‌کنند، این دعا آن اثر را دارد که ذات اقدس الهی فکر طبیب را به داروی شفا بخش هدایت می‌کند، این دو مطلب. بخش سوم هم این است که حالا این آقا نسخه را گرفته، احتمال آن است که به داروخانه‌ای برود که داروی تاریخ مصرف گذشته را بگیرد، این فکر او را هدایت می‌کند که به داروخانه‌ای برود که او اهل این کار نیست که داروهای تاریخ مصرف گذشته را بفروشد. بخش چهارم این است که آن نسخه‌پیچ خیلی از موارد اشتباه می‌کند و دارو را عوضی می‌پیچد، اگر بخواهیم که او مصون از اشتباه باشد، چه کسی عامل حفظ اوست؟ وقتی دارو را گرفته، خیلی از پرستاران در موقع دادن دارو اشتباه می‌کنند، کم می‌کنند یا زیاد می‌کنند یا یادشان می‌رود، آن کسی که حافظ این افکار و این ذهن‌هاست، ذات اقدس الهی است. حداقل در پنج مقطع این حمد یا

دعاهای دیگر اثر دارد، اینها کار الهی است! غرض آن است که علم تجربی یک بُعد کار است، آنچه را آزمود حق است البته اگر در حدّ تجربه باشد نه استقرای ناقص، آن وقت چیزهای دیگری که تجربه نکرده در علوم تجربی او نیست، از قلمرو فتوای او بیرون است؛ این جا هم این مؤمن «آلِ فرعون» گفت که او بیّنات آورده است! و وجود مبارک موسای کلیم هم به فرعون فرمود که برای تو ثابت شد، «بیّن الرشد» شد و تو هم می دانی که اینها معجزه است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾<sup>۱</sup> برای تو مثل دو دوتا چهارتا روشن شد که اینها معجزه است.

### علت ایمان نیاموردن فرعون با توجه به ثابت شدن پیام موسی (علیه السلام)

منتها در بحث های قبلی هم داشتیم که ممکن است مطلبی برای انسان صد درصد ثابت شود و عمل نکند، چون آن دستگاهی که باید عمل کند، اراده داشته باشد، نیت داشته باشد و عزم داشته باشد دستگاه جدایی است که غیر از دستگاه اندیشه است؛ مثل دستگاه بیرون ما که اگر با چشم دیدیم مار و عقرب دارد می آید؛ اما وقتی دست و پا فلج است، انسان قدرت حرکت ندارد! کار چشم و گوش دیدن است؛ اما کار چشم فرار کردن نیست، آن چیزی که فرار می کند دست و پا است که فلج است. در درون ما دو قوه، دو شأن و دو دستگاه کاملاً جداست؛ اینها را نفس باید تنظیم کند، تعدیل کند تا از دست نفس بیرون نرود که اگر چیزی را فهمید عمل کند. اگر در جریان جهاد درونی بین این دو نیرو اختلافی شد و این نیروی تصمیم گیرنده در جهاد درونی شکست خورد، به اسارت درآمد و زنجیری شد، انسان که مطلبی برابر آیه و روایت صد درصد برای او یقینی است؛ ولی معصیت می کند، چون کاری از اندیشه، عقل نظر و استدلال ساخته نیست، مگر فهمیدن! آن نیرویی که می فهمد مسئول کار نیست، آن نیرویی که مسئول کار است، در جهاد درونی شکست خورده است طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ»<sup>۱</sup> این همین عقل عملی است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ

الْجَنَان»<sup>۲</sup> است، این عقل زنجیری است! حالا وقتی که زنجیری شد، آدم مدام آیه بخواند و مرتب روایت بخواند، مثل

کسی است که پا یا دست او فلج است و ویلچری است او این مار و عقرب را که دید شما مدام به او دوربین

می دهید، تلسکوپ می دهید، میکروسکوپ می دهید، ذره بین و عینک می دهید، او که مشکل دید ندارد او کاملاً مار

و عقرب را می بیند؛ منتها چشم و گوش که فرار نمی کنند! یک نیروی دیگر فرار می کند! این است که می گویند تا

نفس می کشید مراقبت داشته باشید؛ یعنی مراقب آن درونی باشید! آن چیزی که تصمیم می گیرد، ببینید درست

تصمیم می گیرد یا نه؟! این معنی مراقبت است. اگر آدم یک لحظه غفلت کند و سری به درون و دل نزند، بالاخره

در آن جنگ داخلی هر کسی پیروز شد، پیروز شد؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾ این طور است!

استدلال مؤمن آل فرعون به بیّنه موسی بر صادق بودن او

در این جا مؤمن «آل فرعون» که هم از قوم «قبط» بود و از آنها به عنوان «قوم» یاد کرد و هم به تعبیر قرآن

کریم «آل فرعون» بود، گفت چون این قضیه شرطیه محقق هست، احتمال خطر دارد، چون بیّنات آورده است، اگر

کسی بیّنه آورد یقیناً صادق است، چون ممکن نیست ذات اقدس الهی حجّت خود را به دست یک آدم غیر صادق

دهد.

﴿يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ﴾<sup>۳</sup> که در پایان سوره مبارکه «رعد» آمده

است، کفار می گویند تو پیامبر نیستی! فرمود: خدا شهادت داد که من پیامبر هستم، برای اینکه امضای او دست من

است! کتاب او دست من است! چرا «الله» شاهد است؟! نه اینکه «الله» علیم است، بلکه «الله» شهادت داد که من

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۱.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

پیامبر هستیم! برای اینکه نامه او به دست من است! امضای او دست من است! ﴿كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، نه ﴿كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً﴾؛ یعنی خدا می‌داند، این خدا می‌داند مثل پیشنهاد کفایت مذاکرات است، این مشکل را حل نمی‌کند، بلکه این استدلال پیغمبر است، این حجت قاطع است، نه پیشنهاد کفایت مذاکرات! یک وقت کسی با دیگری در مسائل مالی دعوا دارد و دست او از شواهد خالی است و می‌گوید خدا می‌داند و در قیامت حل می‌شود، این درست است؛ ولی الآن دیگر مذاکره تمام شد؛ اما وجود مبارک پیغمبر به عنوان پیشنهاد کفایت مذاکرات این را نمی‌گوید، می‌گوید شما می‌گویید من از طرف خدا پیامبر نیستم، در حالی که خدا خودش امضا کرده و نامه خود را به دست من فرستاده است! اگر می‌گویید نامه او نیست، مثل این بیاورید! وجود مبارک موسای کلیم هم همین حرف را زد، به فرعون گفت: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَافِرٍ﴾<sup>۱</sup>؛ برای تو مسلم شد که اینها معجزه است و «آل فرعون» هم گفته بود: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛ شما هیچ چاره‌ای ندارید، مگر اینکه بگویید این سحر است.

پرسش: آیات اشاره‌ای به ایمان جناب ابوطالب دارد؟

پاسخ: اینها در تطبیق بر وجود مبارک این خاندان به عنوان تطبیق مصداقی هست و بر تفسیر مفهومی نیست، چون این مربوط به عصر موسای کلیم است و جریان فرعون است و مربوط به آن عصر است، پس به عنوان تطبیق مصداقی - نه تفسیر مفهومی - البته قابل تطبیق است.

فرمود: ﴿إِنْ يَكُ صَادِقاً يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي﴾، چون ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَاَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾، ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾؛ شما این دو مشکل را دارید، چه اینکه فرعون هم این دو مشکل را دارد؛ شما طبعاً خشن هستید و به قیامت هم که معتقد نیستید. اگر گروهی طبعاً خشن بودند و مقتضی فساد در آنها هست و به

قیامت هم ایمان نداشتند؛ یعنی مانع فساد هم ندارند، پس دیگر مثل خود فرعون رها خواهند بود. ﴿يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ﴾؛ نعمت را خداوند به شما داد، همان طوری که فرعون گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾<sup>۱</sup>، شما همه از این مُلک برخوردارید؛ ولی اگر ذات اقدس الهی در برابر کفر بخواهد انتقام بگیرد ﴿فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَاسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا﴾، چه کسی ما را از دست خدا نجات می دهد؟!

### استفاده فراعنه از جهل مردم بر علیه معارف دین

فرعون به مردم خود این حرف را می زد: ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾؛ قبلاً هم به عرضتان رسید، بزرگ ترین کاری که وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از مسئله توحید و وحی و نبوت انجام دادند، این است که عالم شدن را بر جامعه واجب کردند؛ فرمود شما باید عالم باشید، وگرنه اگر جامعه ای عالم نباشد همین طور است که هر کسی او را به یک سمتی می برد، فرمود: «أَتَبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ»<sup>۲</sup> این «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»<sup>۳</sup> هم به همین علت است! الان برکات حوزه و دانشگاه و مسائل فرهیختگان این است که اینها با برهان دارند زندگی می کنند، غالباً این طور است! حالا ممکن است یکی کج راهه برود؛ ولی غالباً دانشمندان و فرهیختگان و عالمان، نه بیراهه می روند و نه راه کسی را می بندند، اگر نتوانستند دیگران را هدایت کنند، لااقل «گلیم خود به در می برند ز موج»<sup>۴</sup>؛ اما آن کسانی که نه حوزوی هستند و نه با حوزوی رابطه دارند، نه دانشگاهی هستند و نه با دانشگاهی رابطه دارند، سرگردانند، اینها را به هر سمتی می توانند ببرند که به جای تعلیم تبلیغ تحویل آنها دهند و به جای تعلیل تکرار تحویل آنها دهند که در بحث های قبل گذشت؛ این آقایان در یک دست آنها تبلیغ

۱. سوره زخرف، آیه ۵۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷؛ «الْأَنْسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَا أَتْبَاعَ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رَكْنٍ وَثِيقٍ...».

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۳۰.

۴. گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۳۷: «گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود \*\*\* تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج \*\*\* وین جهد می کند که بگردد غریق را».

است و در دست دیگرشان تکرار است، بر خلاف حوزوی و دانشگاهی و کسانی که به این دو نهاد وابسته هستند، چون در یک دست آنها تعلیم است و در یک دست دیگر آنها تعلیل که عالم می‌شوند و راز و رمز را هم می‌دانند. اما اگر کسی سرگردان باشد، همین است که فرعون می‌گوید: ﴿مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ که شما الآن هم می‌بینید که غرب این‌طور است، صهیونیست این‌طور است، این گرفتاری اومانیسیم هم الآن همین‌طور است.

### موعظه مؤمن آل فرعون به پیامد دنیوی و اخروی مخالفت با انبیا

﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ﴾؛ حالا شروع به موعظه کرده است. جریان انبیای ابراهیمی برای مردم مصر روشن بود؛ احکام وجود مبارک ابراهیم خلیل، وجود مبارک یعقوب و اسحاق و یوسف و اینها در همان کنعان و مصر رواج داشت؛ سالیان متمادی وجود مبارک یوسف صدیق فرزند ابراهیم خلیل و یعقوب و اسحاق در آن سرزمین حکومت کرد، وزارت کرد، معارف الهی را منتقل کرد و مردم با آن احکام آشنا بودند. این مومن «آل فرعون» می‌گوید اگر بیراهه رفتید، خطر مخالفان انبیای گذشته دامن‌گیر شما می‌شود؛ اگر بیراهه رفتید من خطر مخالفان انبیای گذشته و گروه‌هایی که در برابر وحی و نبوت می‌ایستادند، برای شما همان‌ها را رقم زده می‌یابم! مثل «دأب» قوم نوح و عاد و ثمود ﴿وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ تا به عصر یعقوب و اسحاق و اسماعیل و امثال آنها و خدای سبحان هرگز نسبت به بندگان خود ظلم روا نمی‌دارد. ﴿وَايَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾؛ من هم از عذاب دنیا و هم عذاب آخرت می‌ترسم. در روز قیامت هر کدام ندا می‌دهند «يَا وَيْلَتَنَا»<sup>۱</sup> آن را می‌گویند روز «تنادی» که یکدیگر را ندا می‌دهند «هَلْ مِنْ مُّغِيثٍ»<sup>۲</sup> «يَا وَيْلَتَنَا»؛ کسی هست به داد ما برسد؟! این روز، روز «تنادی»

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۰۴.

۲. تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۴۷۰.



است، ﴿يَوْمَ التَّلَاقِ﴾<sup>۱</sup> است که قبلاً گذشت و ﴿يَوْمَ التَّنَادِ﴾ است که الآن آمده است، آن گاه در آن روز کجا فرار می کنید؟ از عذاب الهی می خواهیم فرار کنیم؛ اما راه فرار نیست! ﴿يَوْمَ تُؤْلَوْنَ﴾ شما که الآن از وحی نبوت رو برگردانید، آن روز از عذاب الهی می خواهید رو برگردانید و فرار کنید؛ اما مفرّی نیست! «أَيْنَ الْمَفَرِّ؟» امروز به شما گفتند: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> از معصیت، از تجاوز، از خطا و خطیئه به طرف «الله» فرار کنید؛ ولی آن روز مفرّی نیست.

ناتوانی انسان از جلوگیری اراده الهی بر عقاب

﴿يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾؛ هیچ کسی شما را از خدا حفظ نمی کند، چون خود خدا دارد از شما می گیرد! فرض ندارد که خدا بخواهد کسی را بگیرد و چیزی در عالم جلوی اراده الهی را بگیرد، چون سراسر جهان هستی ستاد الهی است: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup> یعنی تمام موجودات آسمانی و زمینی ستاد حق می باشند. اگر ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ شد، چگونه فرض دارد که خدای سبحان اراده کرده است که کسی را مؤاخذه کند و چیزی جلوی او را بگیرد؟! این صحیح نیست! مهم تر از همه بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: مواظب باشید اگر - خدایی نکرده - خدا خواست کسی را به مؤاخذه بگیرد، با اعضا و جوارح خودش او را می گیرد، از جای دیگر لازم نیست که لشکرکشی کند؛ آدم حرفی می زند، رسوا می شود! یک جا را امضا می کند، رسوا می شود! جایی را با پای خود می رود، رسوا می شود! فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»<sup>۴</sup> اگر اعضا و جوارح ما و چشم و گوش ما سربازان الهی باشند و اگر - خدایی نکرده - خدای سبحان خواست ما را به مؤاخذه بگیرد که از جای دیگر لشکرکشی نمی کند، همین! اگر

۱. سوره غافر، آیه ۱۵.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۰.

۳. سوره فتح، آیات ۴ و ۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹.

دست ما و پای ما سربازان و ستاد الهی می‌باشند که هستند، آن وقت هیچ ممکن نیست کسی از فرمان الهی بتواند فرار کند، فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عِيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»، این هم همین است! فرمود که فرض ندارد که خدای سبحان بخواهد کسی را کيفر دهد و کسی مانع کيفر الهی شود.

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ این اضلال الهی، اضلال کيفری است و قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ضلالت یک امر وجودی نیست که ذات اقدس الهی به کسی دهد و «اضلال» کردن هم یک امر وجودی نیست که ذات اقدس الهی، «اضلال» را نسبت به کسی روا بدارد. برابر اول سوره مبارکه «فاطر» فرمود: رحمت الهی درب آن باز است؛ نسبت به مؤمنین فرمود: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾؛<sup>۱</sup> کسی که خدا درب رحمت را به روی او باز کرد، کسی نمی‌تواند آن را ببندد؛ اما اگر خدای سبحان رحمت را چندین بار داد و دید او بیراهه می‌رود، کج‌راهه می‌رود و راه دیگران را هم می‌بندد، این درب رحمت را می‌بندد ﴿وَمَا يُمْسِكُ﴾؛<sup>۲</sup> رحمت به او نمی‌دهد، وقتی نداد او به حال خود رها می‌شود و می‌افتد؛ این «اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِي» هم برای همین است! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یکی از دعا‌هایی که خیلی آن را تکرار می‌کرد همین است که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».<sup>۳</sup> اگر خدا فیض را یک لحظه نداد، انسان سقوط می‌کند؛ این معنای «اضلال» کيفری است، «اضلال» ابتدایی را خدا ندارد که - معاذ الله - ابتدائاً کسی را گمراه کند؛ «اضلال» کيفری دارد که «اضلال» کيفری همان «امساک» فیض است؛ وقتی چندین مرتبه خدا فیض خود را به کسی دهد و ببیند که او بی‌راهه می‌رود، بعد درب این فیض را می‌بندد ﴿وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِيلَ لَهُ﴾، رحمت الهی اگر بسته شد این‌طور است و کسی نمی‌تواند از رحمت الهی استفاده کند.

۱. سوره فاطر، آیه ۲.

۲. سوره فاطر، آیه ۲.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۵.

پرسش: بعد از این «اضلال» امکان توبه و هدایت هست؟

پاسخ: بله، چون آن سرمایه اولیه را که داده است؛ آن هدایت اولی که ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾<sup>۱</sup> می‌باشد، هست؛ آن ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۲</sup> هست، پس آن سرمایه را دارد، این فیض جدید و افاضه‌های مکرر، اینها را برداشت و گرنه آن دعوت الهی که هست، عقل که هست، این ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾<sup>۳</sup> این «الی یوم القيامة» هست، پس این هدایت عام همیشه هست؛ عقل هم که ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ هست و راه توبه هم که همیشه باز است، لکن آن فیض جدید که انسان با علاقه و گرایش و به خوبی به طرف فضیلت برود، بعد از اینکه چندین مرتبه خدا انسان را از آن فیض برخوردار کرد و انسان استفاده نکرد، آن فیض دیگر گرفته می‌شود.

«عَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.